

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و هشتاد و ششم





خانم مرضیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۴ گنج حضور، بخش چهارم

ای دل به ادب بنشین، برخیز ز بدخویی
زیرا به ادب یابی آن چیز که می‌گویی

– مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۲۰

ای دل من، با فضاگشایی و ساکت کردن من‌ذهنی، در پیشگاه زندگی و مولانا به ادب بنشین؛ یعنی بگذار زندگی از طریق تو فکر و عمل کند و از من‌ذهنی بدخو که با مقاومت مرکز را جسم کرده و مدام به اظهار درد مشغول است، دست بردار. چراکه با رعایت ادب نسبت به خداوند، عدم کردن مرکز و بی‌توجهی به حرف‌های من‌ذهنی‌ات می‌توانی به آن چه می‌گویی و می‌خواهی که همان زنده شدن به زندگی ست بررسی.

[اگر ما از سفره شادی بی سبب، خلاقیت و هزاران برکتی که خدا در این لحظه ابدی پهن کرده نخورده و از ذهن بخوریم، یعنی آن چه را که ذهن نشان می دهد مهم بدانیم و بابت آن غمگین باشیم، در این صورت در پیشگاه زندگی بی ادبی کرده ایم. ما باید ابیات هفت گانه ادب را هر روز برای خودمان بخوانیم تا به یاری مولانا بتوانیم در برابر خداوند با ادب باشیم.]

از خدا جوییم توفیقِ ادب
بی ادب محروم گشت از لطفِ رب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

ما از طریق باز کردن فضای درون و اهمیت ندادن به آن چه ذهن نشان می دهد، از خداوند می خواهیم تا ما را در رعایت ادب در پیشگاه خودش یاری کند. زیرا انسان بی ادب، کسی که مرکزش را از جنس جسم می کند، از لطف خداوند بی نصیب می ماند.

[ما ابتدا با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ادب را در پیشگاه خداوند رعایت می کنیم، پس از آن ادب به صورت های مختلفی مانند آرامش و شادی بی سبب و استفاده از خرد و هدایت زندگی، در ما می تواند ظاهر شود.]

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹
-آفاق: جمع آفق

شخص بی ادبی که مرکزش را جسم کرده و هشیاری جسمی همراه با هیجانات مخرب پیدا می کند، نه تنها خودش را دچار درد و بلا می کند بلکه مانند یک آنتن، انرژی مخرب من ذهنی را در سراسر جهان پخش کرده و در همه انسان ها به ارتعاش درمی آورد.

[هر انسانی یک افقی ست که اگر مرکزش عدم باشد، خورشید زندگی از آن جا طلوع می کند. ولی ما هر لحظه از طریق قرین، مرکزمان را جسم کرده و افق خود و اطرافیانمان را کور می کنیم؛ به عبارتی ما به عنوان ناظر که مرکزمان جسم است، جنس منظور خودمان را نیز جسم تعیین می کنیم. مخصوصاً ما به عنوان پدر و مادر بی ادب در پیشگاه زندگی، افق بچه هایمان را که خورشید خداوند به انسانی می تواند از مرکز آن ها طلوع کند، کور می کنیم. در حالی که اگر ما عقل من ذهنی را به کار نمی بردیم، بچه هایمان خیلی زود به حضور زنده می شدند.]

دل نگه دارید ای بی حاصلان
در حضور حضرت صاحب‌دلان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸

ای من‌های ذهنی خالی از عشق و حس یکتایی با زندگی که با مقاومت در برابر اتفاقات و بستن فضا، حاصلی جز ایجاد درد و غم ندارید، در حضور خداوند و انسان‌های زنده به عشقی چون مولانا مرکز خود را عدم نگه دارید و مواظب دل و مرکز خود باشید که با اجسام همانیده نشود.

پیش اهل تن ادب بر ظاهر است
که خدا زیشان نهان را ستر است

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹
-ساتر: پوشاننده، پنهان کننده

نزد انسان‌های من‌ذهنی، رعایت یک‌سری آداب ظاهری و سطحی که مورد قبول عموم مردم است، ادب به حساب می‌آید، چراکه خداوند به این علت که ایشان فضاگشایی نمی‌کنند، اسرار نهان درون را از چشمانشان پنهان کرده و آن‌ها نمی‌توانند متوجه آلودگی مرکزشان شوند.

پیش اهل دل ادب بر باطن است
زان‌که دل‌شان بر سرایر فاطن است

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰—
—سرایر: رازها، نهانی‌ها، جمع سریره—
—فاطن: دانا و زیرک—

نزد خداوند و انسان‌های اهل دلی که از جنس فضاگشایی هستند، رعایت ادب منوط به گشودن فضا، عدم کردن مرکز و از جنس زندگی شدن است، زیرا دلشان به اسرار زندگی آگاه است.

وَأَنْ كِه اَندر وَهْمِ او تر ك ادب
بى ادب را سرنگونى داد رَب

-مولوى، مثنوى، دفتر چهارم، بيت ۳۷۰۵

هر كس از طريق سبب سازى ذهن دچار اين توهم شود كه چيزهاى اين جهانى كه ذهن نشان مى دهد از فضاى گشوده شده و خداوند مهم تر هستند، خرد زندگى را رها كرده و اجسام را به مركزش مى آورد. چنين انسانى كه در واقع با اين كار ادب را ترك مى كند، توسط خداوند سرنگون مى شود، يعنى هر كارى مى كند با شكست مواجه شده و به نتيجه مطلوب نمى رسد.

[مؤدب بودن در حضور مولانا و زندگى اين نيست كه وقتى اشعار مولانا را مى خوانيم بلند شويم و مؤدب بايستيم و براى خدا هم عبادت كنيم، بلكه ادب بر باطن است يعنى در اين لحظه در مركزمان غير از خدا چيزى نباشد.

مجموعهٔ این نوزده بیت به‌عنوان ابزاری در دست هشیاری، به مؤدب بودن ما کمک می‌کند:

۱- ابیات هفت‌گانه «ادب»

۲- ابیات سه‌گانه «تعظیم و توحید خدا و روشن شدنمان مانند چراغ»

۳- ابیات سه‌گانه «استکمال تعظیم و رها نکردن در وسط کار تبدیل هشیاری»

۴- ابیات سه‌گانه «ناراحت بودن در این لحظه به‌دلیل رفتن چیزی که شهوت از آن می‌کشیدیم.»

۵- ابیات سه‌گانه «حس مسئولیت داشتن و خود را به مستی ذهن نزدن که من بی‌خبر و مست همانیدگی‌ها بودم، نفهمیدم.» [

چیست تعظیم خدا افراشتن؟
خویشتن را خوار و خاکی داشتن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۸
-تعظیم: بزرگداشت، به عظمتِ خداوند پی بردن

بزرگی خداوند، تسلیم و فضاگشایی چیست؟ این است که ما با خاموش کردن ذهن عمیقاً بفهمیم این دید و عقل من ذهنی به درد نمی خورد و به جز درد، مسئله و خراب کاری نتیجه دیگری ندارد. بنابراین ما باید مرتب با عدم کردن مرکز و به کار بردن تدبیرِ خداوند، من ذهنی مان را کوچک تر کرده و با آهنگ زندگی پیش برویم.

چیست توحید خدا آموختن؟
خویشتن را پیشِ واحد سوختن

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۹

یادگیری توحید و یکتایی خداوند چیست؟ این است که وجود موهومی من‌ذهنی و اجزای آن را با فضاگشایی در کورهٔ یکتایی خداوند بسوزانیم تا به مقصود اصلی که اتصال به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است، نائل شویم.

گر همی خواهی که بفروزی چو روز
هستی همچون شبِ خود را بسوز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۰

ای انسان، اگر می خواهی مثل روز روشن و فروزان شوی و شادی بی سبب زندگی را تجربه کنی، در این صورت با
فضاگشایی حس وجود خود در ذهن را که همچون شب تیره و تاریک است، پیش خداوند هستی بخش بسوزان.

خواب چون درمی‌رمد از بیمِ دلخ
خوابِ نسیان کی بود با بیمِ حلق؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۰

در جایی که ترس از دزدیده شدن رخت و لباس، خواب را از چشمان مردم می‌دزدد، پس چگونه ممکن است انسان با وجود دشمنی به خطرناکی من‌ذهنی که درون اوست و در پی گرفتن جان زنده‌ زندگی‌اش می‌باشد، به خوابِ غفلت و فراموشی فرورود و منظور خود از آمدن به این جهان را از یاد ببرد؟

لَا تُؤَاخِذْ أَنْ نَسِينَا شَدَّ غَوَاهُ
 كَهْ بُوْدَ نَسِيَانْ بَهْ وَجْهِيْ هَمْ گَنَاهْ

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت (۴۱۰۱)

آیه‌ای که می‌گوید «مؤاخذه مکن اگر فراموش کردیم» گواه بر این امر است که اگر انسان در این لحظه مرکز عدم را فراموش کرده و جسمی را به مرکز خود بیاورد، در این صورت مرتکب گناه شده‌است و به همین سبب مواخذه خواهد شد یعنی به درد، مسئله‌سازی و خرابکاری دچار خواهد شد.

[بنابراین با دانستن این حقیقت که اگر مرکزمان را جسم کنیم، مورد مواخذه زندگی قرار می‌گیریم، علت خراب بودن زندگی مان را می‌فهمیم و در این صورت دیگران را ملامت نکرده و مسئولیت اشتباهات خویش را می‌پذیریم.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۶

«...رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا...»

«...ای پروردگار ما، اگر فراموش کرده‌ایم یا خطایی کرده‌ایم، ما را بازخواست مکن...»

زآن که استکمال تعظیم او نکرد
ورنه نسیان درنیآوردی نبرد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۲

زیرا انسان به طور تمام و کمال تعظیم خداوند را به جای نیاورده و فقط بخشی از ادارهٔ امور زندگی خود را به خدا سپرده بود، یا به عبارتی او با فضاگشایی مرکز عدم خود را حفظ نکرد، وگرنه درمقابل حمله‌های من‌ذهنی در قالب فراموشی شکست نمی‌خورد و به بهبود وضعیت ظاهری و مادی زندگی‌اش بسنده نمی‌کرد.

[تعظیم کامل این است که اختیار زندگی‌مان را به طور کامل به زندگی داده و دخالت ما صفر می‌شود؛ ولی اگر ما شصت درصد حضور و چهل درصد من‌ذهنی داریم، اما همچنان می‌کوشیم تا دچار فراموشی نشده و درصد حضور خود را افزایش دهیم، باز هم خوب است. درواقع مرتب درصد دخالت به‌عنوان من‌ذهنی را کم کردن، همان استکمال تعظیم به‌جای آوردن است.]

همچنین هر شهوتی اندر جهان
خواه مال و خواه جاه و خواه نان

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۷

همچنین هر چیزی که ما به آن شهوت می‌ورزیم و حریصانه در پی آن می‌رویم تا بلکه از آن زندگی بگیریم، مثل ثروت، مقام و غذاهای خوشمزه ... [ادامه معنا در بیت بعد]

هریکی زین‌ها تو را مستی کند
چون نیابی آن، خمارت می‌زند

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۸

هر کدام از این همانیدگی‌ها تو را مست می‌کند و اگر آن‌ها را به دست نیاوری خمار می‌شوی یعنی ناخوش،
بی‌حوصله و غمگین می‌شوی.

این خُمارِ غم دلیل آن شده‌ست
که بدان مفقودِ مستی‌ات بده‌ست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۵۹

این «خُمارِ غم»، پژمردگی و بی‌حوصلگی و غمگین بودن تو نشانه‌ی این است که این چیزی که از دست داده‌ای و تو را دچار مستی کرده، هنوز در مرکزت وجود دارد و تو با آن همانیده هستی و از آن شراب می‌گیری.

[با هر چیزی که همانیده شویم و از آن انرژی و خوشی بگیریم، پس از فقدان آن چیز دچار درد و خماری خواهیم شد.]

همچو مستی کاو جنایت‌ها کند
گوید او: معذور بودم من ز خود

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۵

مانند انسان مستی که در حالت مستی خطا کند و سپس زمانی که هشیار شود بگوید که من در حالت مستی و بی‌خودی این خطاها را مرتکب شده‌ام و عذر می‌پذیرفته است.
[تمثیل انسانی است که وقتی همانیدگی‌ها را در مرکزش می‌گذارد و شکار آنها می‌شود ادعا می‌کند اختیاری نداشته است.]

گویدش: لیکن سبب، ای زشت کار
از تو بد در رفتن آن اختیار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۶

[شخصی در پاسخ به انسان مست همانیدگی‌ها] می‌گوید:

«ولی ای زشتکار، از دست دادن اختیار و قدرت انتخاب و همچنین تفویض آن به من‌ذهنی و همانیدگی‌ها، تقصیر خودت بود. تو باید با فضاگشایی در این لحظه مسئولیت کیفیت هشیاری‌ات را به‌عهده‌گیری و ناظر ذهنت باشی، در غیر این صورت هرگونه جنایتی از تو سر بزند تقصیر خود توست.»

[مولانا در این ابیات به قدرت انتخاب و اختیار انسان تأکید می‌کند. ما هم می‌توانستیم از قدرت اختیار خود استفاده کرده و با آدم‌ها و چیزها همانیده نشویم و از خود بی‌خود نگردیم، این حالت بی‌هوشی را در واقع ما خودمان جذب کرده‌ایم.]

بی خودی نآمد به خود، تش خواندی
اختیارت خود نشد، تش راندی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۷

این بی خودی و مستی ناشی از همانیدگی‌ها در من‌ذهنی که سبب بی‌اختیاری و عدم نظارتِ تو بر ذهنت می‌شود، خودبه‌خود ایجاد نشد، بلکه تو آن را طلب کردی.

[درحالی که می‌توانستی دراین لحظه با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت صاحب‌اختیار و فرمانده زندگی خودت شوی.]

در عشق چنان چوگان می باش به سر گردان
چون گوی در این میدان، یعنی بنمی ارزد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۷

در یکی شدن مجدد با خدا که مانند چوب چوگان از طریق «قضا و کُن فکان» خود، تو را می زند تا به خودش زنده کند، تو هم مانند یک گوی گرد، بی مقاومت و تسلیم باش، فضا را باز کن تا به صورت هشیاری آزادشده از یک همانیدگی، در اثر ضربه چوگان زندگی بغلتی و به سوی خداوند بروی. هرچند این ضربه گاهی با درد هشیارانه همراه است، اما ما آگاه شده ایم که فکر، عمل، دانش و مقاومت من ذهنی هیچ ارزشی ندارد.

گر نه نفس از اندرون راهت زدی
رهزنان را بر تو دستی گی بدی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۳-۴۰

اگر من ذهنی از درون راه تو را نمی‌زد، اگر تو فضا را می‌گشودی، طلب داشتی، فکرهایت از فضای باز شده می‌آمد و به جای عقل جزئی از خرد کل استفاده می‌کردی، من های ذهنی چگونه می‌توانستند بر تو غلبه کنند و به تو مسلط شوند؟

[به بیانی وقتی مرکز ما جسم است، واکنش‌ها و شرطی‌شدگی‌های من‌ذهنی خودمان باعث می‌شود دیگران روی ما اثر بد بگذارند.]

ای شهان، گشتیم ما خصم برون
ماند خصمی زو بتر در اندرون

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۷۳

[مولانا خطاب به انسان‌هایی که روی خود کار می‌کنند می‌گوید:]

ای شاهان معنوی، ما می‌توانیم دشمنان بیرونی را به راحتی بکشیم اما در درون ما دشمنی به نام من‌ذهنی وجود دارد که چندین برابر از دشمن بیرونی خطرناک‌تر است و نمی‌توان با ستیزه و جنگ آن را از بین برد.

[ما تنها با مرکز عدم، فضای گشوده‌شده و با کمک نیروی پالودگی زندگی می‌توانیم این من‌ذهنی و آلودگی درونی را از بین ببریم.]

سهل شیری دان که صفاها بشکند
شیر آن است آن که خود را بشکند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۹

آن مردی که هم‌چون شیر در جنگ، صفوف دشمن را درهم می‌شکند و حریفان را شکست می‌دهد، کارش آسان است؛ شیرمرد حقیقی کسی است که من‌ذهنی، ناموس و حیثیت بدلی خود را درهم شکند، به پندار کمال و اشتباهات خود اعتراف کرده، آن‌ها را جبران کند، دردهایش را بیندازد و دیگران را مقصر دردها و ضررهایش نداند بلکه بداند خداوند به دلیل جسم بودن مرکزش او را مؤاخذه کرده و او باید در این لحظه مسئولیت هشیاری‌اش را به‌عهده بگیرد و مرکزش را عدم کند.

گرگ درنده‌ست نَفْسِ بَد، یقین
چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

به‌طور قطع و یقین من ذهنی قرین بدی است که همچون گرگی درنده، انسان را از درون تباه می‌کند. پس تو نباید بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی.

[من ذهنی همه گرفتاری‌های ما را ایجاد می‌کند حتی اگر من‌های ذهنی دیگر روی ما اثر می‌گذارند از طریق همین من ذهنی خودمان است. بنابراین اگر مرکز ما عدم باشد و به اتفاق این لحظه توجه نکنیم و آن را به مرکزمان نیاوریم، مصون می‌مانیم و من ذهنی نمی‌تواند ما را بدرد.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: مرضیه

منابع: برنامه ۹۶۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۴ گنج حضور، بخش پنجم (۱)

پسِ بدانِ بی امتحانی که اله
شگری نفرستد ناجایگاه

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰

بدان اگر مورد امتحان واقع نشوی، مرکز خود را عدم نکنی و در ناجایگاه ذهن مستقر باشی که جای واقعی نیست، خدا برایت شکر نمی فرستد. او ناکجاآبادِ ذهن را برای زندگی انسان خلق نکرده که برکاتش را به آن جا بفرستد.

[خداوند هر لحظه با به وجود آوردن یک اتفاق ما را امتحان می کند یا در ذهنمان یک چیزی را که ما با آن همانیده هستیم به صورت فکر بالا می آورد و می خواهد ببیند آیا ما آن اتفاق و فکر را جدی گرفته، به مرکزمان می آوریم و حول محور آن فکر و عمل می کنیم؟ یا این که چیزهایی را که ذهن نشان می دهد جدی نمی گیریم بلکه هشیارانۀ آن را دور کرده و مرکزمان را عدم نگه می داریم. در این صورت خداوند فضای درونمان را باز می کند و به ما شادی و شیرینی زندگی را می بخشد. درست است که خداوند همیشه به انسان لطف و کمک می کند اما قوانین خودش را هم اجرا می نماید.]

پس جزای آن که دید او را معین
ماند یوسف حبس در بضع سنین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۰۶
-معین: یار، یاری کننده
-بضع سنین: چند سال

یوسف به جزای این که آن شخص زندانی را که از زندان آزاد می شد به جای خداوند یاور خود دید، چند سال بیشتر در زندان ماند.

[بنابراین اگر ما عدم کردن مرکزمان را فراموش کرده و مرکز خود را تبدیل به جسم کنیم و برای رهیدن از زندان ذهن از چیزی غیر از فضای گشوده شده درونمان یاری بخواهیم در زندان ذهن خواهیم ماند.]

(قرآن کریم، سوره یوسف (۱۲)، آیه ۴۲)

«وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ.»

«و [یوسف] به یکی از آن دو که می دانست رها می شود، گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن. اما شیطان از خاطرش زدود که پیش مولایش از او یاد کند، و چند سال در زندان بماند.»

باز در بستندش و، آن درپرست
بر همان امید آتش پا شده‌ست

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۵۱
–درپرست: پرستنده‌ی در، یعنی کسی که مراقب و امیدوار گشوده شدن در مقصود است.
–آتش پا: شتابان و تیزرو

وقتی انسان فضا را باز و مرکز را عدم می‌کند، در فضای یکتایی بر او گشوده می‌شود و او به هشیاری حضور نائل می‌گردد. اما هر آن ممکن است ذهن دوباره او را به سوی خود بکشد و در مرکزش قرار گیرد و این معادل بسته شدن مجدد در به روی اوست. چنین انسانی که حلاوت حضور را چشیده، به باز شدن دوباره در امیدوار است و با چالاکی و چابکی هر لحظه فضاگشایی می‌کند تا در باز شود و او به داخل برود.

[به تعبیر دیگر آتش پا شدن را می‌توان مربوط به انسان دارای من‌ذهنی هم دانست که درد ایجاد می‌کند و تمام تلاشش برعکس انسان فضاگشاست، یعنی نه تنها خودش راهی به فضای یکتایی نمی‌یابد، بلکه با فضابندی تندتند و پی‌درپی هر کاری می‌کند که نگذارد کسی داخل آن برود.]

گفت: بهر سُخرهٔ شاه حَرون
خر همی گیرند امروز از برون

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۱
-سُخره: بیگار، کار بی مزد؛ در این جا به معنیِ مجانی و مفت است.
-حرون: سرکش، اسب و اَسترِ نافرمان

امروز شاه حرون که نماد دیو من‌ذهنی و فضای درد و هم‌هویت‌شدگی حاکم بر جهان است هشیاری انسان‌ها را به خری و کار بی‌مزد گرفته‌است. چراکه آن‌هایی که من‌ذهنی دارند، دائماً به جهان بیرون و همانیدگی‌ها توجه می‌کنند.

گفت: می گیرند، کو خر جان عم؟
چون نه‌ای خر، رو، تو را زین چیست عم؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۴۲
-عم: عمو، برادر پدر

صاحب خانه گفت: فرض کنیم خر بگیرند، عمو جان حالا خر کجا بود؟ برو، تو که خر نیستی، مرکزت عدم است و من‌های ذهنی نمی‌توانند برای ایجاد درد از تو سوءاستفاده کنند. چرا از این بابت غمگین و پریشان هستی؟

[اگر ما در مرکزمان همانیدگی و درد داریم، دیو من‌ذهنی و نیروی همانیدگی حاکم بر جهان ما را می‌فریبد و هشیاری ما را همچون خری به کار بی‌مزد وا می‌دارد.]

عاشقی بر من پریشانست کنم
کم عمارت کن، که ویرانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا از زبان خداوند می گوید:]

ای انسان، اگر درواقع عاشق من و از جنس من هستی نه عاشق چیزهایی که با آنها همانیده شده‌ای، من خانه ذهن و پارک ذهنی تو را که برحسب همانیدگی‌هایت درست کرده‌ای ویران می‌کنم و من ذهنی‌ات را به هم می‌ریزم تا شادی اصیل زندگی را به تو ببخشم. این قدر با من ذهنی همانیدگی‌هایت را زیاد و آباد نکن. من هرچیزی را که با ذهنت بسازی ویران خواهم کرد، چراکه آبادانی و شادی تو تنها توسط من صورت می‌گیرد.

گر دو صد خانه کنی زنبوروار
چون مگس بی خان و بی مانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

اگر براساس همانیدگی‌های مرکزت مانند زنبور صدها خانه در ذهنت بسازی و هشیاری‌ات در آن‌ها پخش شود و زندگی‌ات را حول و حوش آن‌ها بگردانی، من همه را خراب و ویران کرده و تو را مانند مگسی بی‌خانمان می‌کنم. هشیاری‌ات نباید در خانه ذهن و در همانیدگی‌ها مستقر باشد.

تو بر آنکه خلق را حیران کنی
من بر آنکه مست و حیرانت کنم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۶۵

[مولانا از زبان زندگی می گوید:]

تو دنبال این هستی که با شکوفایی همانیدگی‌ها و به معرض نمایش گذاشتن خود مردم را حیران کنی، ولی من می‌خواهم خانه ذهنی و تمام همانیدگی‌هایت را به هم بریزم و مرکزت را عدم کنم تا مست و حیران من شوی.

هر گه که خُمُش باشم من خُمِّ خراباتم
هر گه که سخن گویم دربانِ خراباتم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۴۵
-خُم: کوزه شراب

هرگاه ذهنم خاموش است، من کوزه شراب فضای یکتایی هستم، یعنی هم خودم وارد آن فضا می شوم و هم با به واکنش و انداختن دیگران به آن‌ها کمک می کنم تا بتوانند فضای درونشان را بگشایند و وارد فضای یکتایی شوند.

ولی هر موقع که با ذهنم سخن می گویم دربان فضای یکتایی هستم، یعنی نه تنها خودم وارد آن فضا نمی شوم بلکه با پخش انرژی منفی دردهای من ذهنی سبب فضا بندی دیگران می شوم و جلوی آن‌ها را برای رفتن به فضای یکتایی می گیرم.

هر کجا ویران بُود آن جا امید گنج هست
گنج حق را می نجویی در دل ویران چرا؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۱

هر انسانی که با فضاگشایی پارک ذهنی اش را خراب و ویران کند، می تواند امیدوار باشد که در آن جا گنج حضور را بیابد. بنابراین تو چرا پارک ذهنی و مرکز همانیدهات را خراب نمی کنی تا بتوانی گنج حضور و خدا را در آن جست و جو کرده و پیدا کنی؟

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۶۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید